

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیطان و جن در قرآن و روایات

جلسه یازدهم - ۸۸/۹/۲۴

۵- فلسفه آفرینش شیطان در نظام هستی

از یک نگاه کلی، شیطان و جن هم موجودی از مخلوقات خداوند هستند. لذا برای پاسخ به فلسفه ی آفرینش آنها، باید پاسخی کلی به فلسفه ی آفرینش داد.

۵-۱) فلسفه ی آفرینش:

البته این بحث، مقوله ی وسیع و گسترده ای است که متناسب با بحث اشاره ای اجمالی به آن خواهد شد. در بیان فلسفه ی آفرینش و این که چرا خداوند موجودات را آفریده است، معمولاً اولین پاسخ، سوره ی ذاریات - آیه ۵۶ می باشد که خداوند می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»

من جن و انس را جز برای عبودیت و بندگی خود نیافریدم.

(«لیعبدون» در اثر «لیعبدون» بوده که ضمیر «ی» در موضع سکون و به دلیل التقاء ساکنین افتاده است.)

(گاهی این آیه را به صورت پرستش و عبادت معنی می کنند که اشتباه است و باید عبودیت ترجمه شود.)

اگر در معنای آیه دقیق شویم، عبودیت هدف از خلقت نیست، بلکه راه و صراط است. زیرا خداوند در

سوره یس - آیه ۶۱ می فرماید:

«وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»

لذا عبودیت، راه است نه هدف. غایت و نهایت هدف توحید و معرفت خداوند است و راه رسیدن به آن عبودیت. در روایاتی که ذیل آیه ۵۶-سوره ذاریات آمده، «لیعبدون» را به «لیعرفون» تفسیر کرده اند. بنابراین هدف از خلقت معرفت و توحید است.

البته منظور از معرفت، آشنایی ذهن با خداوند یا نعمتها و عنایت های او نیست، بلکه شناخت خداوند به عنوان کمال محض می باشد؛ یعنی هر کمالی که بتوان متصور بود، نهایت آن وجودی است که اسم آن را خدا می گذاریم.

آیا وجودی که کمال محض است و هر کمال قابل تصویری را در نهایت آن داراست، آیا باید بیافریند یا اینکه نیافریند؟ آیا عدم آفرینش به معنای بخل که با کمال در تناقض است، نمی باشد؟ بنابراین چون خداوند کمال محض است، کمال وجودی او اقتضا می کند که بیافریند. پس آفرینش، فلسفه نمی خواهد، بلکه اگر خداوند نیافریند، جای سوال است.

به این مثال توجه کنید:

فرض کنید چشمه ای جوشان و فیاض در بالای کوهساری قرار گرفته و صاحب اراده باشد. این چشمه قابلیت دارد تا بر دامنه های کوهسار جاری و موجب پیدایش گل و گیاه و درختان گوناگون شود. اگر این چشمه همانجا بایستد و جاری نشود و فیض خود را به دیگران نرساند، بخیل بوده و کامل نیست. اقتضای کمال و فیاض بودن این است که جاری شده و چیزهای دیگری شبیه خود ایجاد و باعث رویش شود.

خداوند هم وجود کاملی است که تمام کمالات را داراست، بنابراین اقتضای فیضش ایجاب می کند که بیافریند. فیض خدا یعنی جوشش کمال به خارج از محدوده ی خود.

بنابراین خداوند باید موجودات را می آفرید تا خدا باشد.

هر کدام از موجودات قهراً مظهري از اسماء و کمالات الهی هستند و قسمتی از کمالات الهی در آینه ی وجودی آنها متجلی شده است. برخی فقط مظهر یک اسم خدا و برخی بیشتر هستند. برخی مظهر اسم عظیم، برخی جمال و برخی دیگر چند اسم را متجلی ساخته اند مثل گل.

لذا بحثی در عرفان نظری است به نام «تناکح اسماء». یعنی جمع شدن اسماء متضاد الهی در یک موجود، که موجب کمال خواهد شد. مثلاً ضارّ و نافع، یا محبی و ممیت. و حتی فلسفه ی آفرینش زوج هر چیز را همین رسیدن به کمال دانسته اند.

از همین رو ازدواج، باعث کمال انسان می شود.

مرد و زن هر کدام مظهر برخی از اسماء الهی هستند که تخاصم آنها موجب کمال هر دو می شود و اگر انسان بخواهد تکمیل شود لازمه اش این است که این ازدواج صورت گیرد.

به طور مثال احساس و عواطف در زن قوی تر و منطق و مصلحت اندیشی در مرد قوی تر است. و اگر در برخی روایات زن «نواقص العقول» معرفی شده، به معنای کم عقل بودن نیست، بلکه در اینجا به معنای حساسگری و مصلحت اندیشی است. به طور کلی مرد بر خلاف زن در برابر احساسات و عواطف زود تسلیم نمی شود.

از نظر تجلی صفات جمال زن و مرد قوی تر و در صفات جلال مرد قوی تر است. البته این به طور کلی است و در اثر تربیت روح و نفس، مرد و زن می توانند همه ی اسماء خداوند را در خود متجلی کنند.

لذا همانگونه که توانایی جسمی مرد و زن با هم متفاوت است، قابلیت های روحی آنها نیز متفاوت است و بر این اساس دین اسلام برخی از مشاغل را برای زنان منع کرده است.

آیا اگر زنان را به علت عدم توانایی جسمی از کار کردن در معادن زغال سنگ منع کنند، ایراد دارد؟ همهی عقلا بر این اعتقادند که کارهای فیزیکی سنگین با جسم زن مطابق نیست. به همان نسبت، برخی مشاغل مثل فرماندهی جنگ و قضاوت با روح لطیف زن مطابقت ندارد.

در تمام جوامع، حتی کشورهای غربی نیز حضور زنان در پست های کلیدی محدود است.

بنابراین هر موجودی مظهر برخی از اسماء الهی است و خداوند کمالات خود را در آفریده های خود متجلی کرده است که تخاصم اسماء متضاد موجب کمال خواهد شد.

لذا می توان گفت خداوند با همه ی موجودات هست، (هو معکم این ما کنتم) ولی از جنس هیچکدام از آنها نیست. (هم تشبیه است و هم تنزیه)

همه ی موجودات تجلی حق اند، برخی یک کمال و برخی بیشتر. موجودی که قابلیت ظهور تمامی کمالات خداوند را داشته باشد، انسان است و انسان کامل موجودی است که خداوند تمامی اسماء، صفات و کمالات خود را در آن متجلی ساخته است.

می توان موجودات را به آینه های کوچکی تشبیه کرد که هر کدام فقط قابلیت انعکاس گوشه ای از کمالات الهی را دارا هستند، ولی انسان کامل آینه ی تمام نمای حضرت حق و جام جهان ناست. (و علم آدم الاسماء کلها) اگر انسان کامل نبود، آفرینش خداوند تکمیل نمی شد.

بنابراین اقتضای کمال خداوند این است که بیافریند و عدم آفرینش نقص است. البته این خلقت از روی نیاز و احتیاج نیست:

من نکردم خلق تا سودی کنم تا که بر بندگان جودی کنم

ذات خداوند اقتضای آفرینش را دارد.

لذا اگر می‌گوییم هدف از خلقت معرفت است، یعنی دارا بودن کمال. حالا موجودی مثل سنگ و جماد به این معرفت خود و به این دارا بودن کمال، علم و آگاهی ندارد، ولی انسان به معرفت خود، آگاهی دارد. البته این آگاهی با چشم و گوش نیست، بلکه شهود قلبی است.

خداوند به انسان و جن این قابلیت را داده تا صفات. کمالات الهی را در خودش متجلی و آنها را شهود کند.

به عبارت دیگر خداوند همراه همه ی موجودات هست. (هر چند که از جنس آنها نیست) ولی قابلیت ظهور این همراهی در برخی مخلوقات بسیار کم و در برخی بالاست و اوج این قابلیت و ظرفیت در بین موجودات، در انسان وجود دارد. (جن هم این قابلیت را دارد ولی کمتر از انسان) پس خلقت اقتضای ذات خداوند است. خداوند نمی‌تواند نیافریند.

به خلقت از یک منظر دیگر، نگاه کنیم:

در بدو خلقت، خداوند موجودات را از چه آفرید؟

برخی می‌گویند خداوند موجودات را از عدم آفرید! این پذیرفتنی نیست. عدم و نیستی که نمی‌تواند منشأ وجود و هستی باشد. در حالی که غیر از خدا چیز دیگری نبوده، معلوم است که خداوند موجودات را از تجلی خندش آفریده است. بنابراین موجودات مجرا و تجلی گاه حضرت حق هستند و جز تجلی حق چیز دیگری ندارد.

موجودات محدود هستند و دارای حدّ. یعنی تا جایی هستند و از آن به بعد دیگر نیستند. ولی خداوند بی‌نهایت و لایتناهی است.

آیا می شود که موجودی بی نهایت در یک محدود تجلی کند؟

پاسخ این است که محدودیت مربوط به مخلوق است نه خالق. خالق بی نهایت است، ولی مخلوق قابلیت و ظرفیت محدودی دارد، لذا فقط گوشه ای از خالق را می تواند متجلی کند.

بنابراین با آنچه بیان شد می توان گفت، فلسفه ی آفرینش انسان، معرفت شهودی خداوند است.

انسان کاملی که تجلی گاه کمالات خداوند می شود، می تواند کارهای خدایی کند. می تواند بیافریند و بمیراند. لذاست که امام صادق علیه السلام می فرماید: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» عبودیت گوهری است که مغز آن ربوبیت است. یعنی ظاهر عبودیت، بندگی است ولی باطن آن ربوبیت است. انسان کامل سیطره بر کل هستی پیدا می کند. لذا امام زمان علیه السلام در توقیع خود در توصیف ائمه علیهم السلام می فرماید: «لا فرق بین و بینها» خدایا هیچ فرقی بین تو و اینها نیست. و البته توضیح می دهد که «إلا إنيهم عبادك». فرقی نمی کند چه بگوییم خدا و چه بگوییم ائمه علیهم السلام. هر چه خدا دارد آنها هم دارند، ولی چیزی از خود ندارند و هر چه دارند از خداست.

در روایات داریم که علی علیه السلام هم چنین توصیفی از خود داشته اند.

این توصیف، تعریف جامعی از انسان کامل است، که در ادامه به توضیح بیشتر آن خواهیم پرداخت:

آیا خداوند می تواند مستقیماً موجودات را خلق کند؟ و آیا خداوند می تواند بدون واسطه و مستقیم امور مادّی و مجردات را اداره کند؟

اگر خداوند بخواهد مستقیماً امور مادی را اداره کند، باید خودش از جنس ماده شود، و این ممکن نیست. حتی اداره ی امور مجردات نیز مستلزم ترکیب است که با ذات خداوند سازگار نیست. زیرا ذات خداوند بسیط محض است و ترکیب مستلزم نیاز جزئی به جزئی دیگر است که ریشه در نقص دارد و نقص در خدا راه ندارد.

اگر بخواهیم ساده تر بیان کنیم، به طور مثال اگر خداوند بخواهد مستقیماً باران را نازل کند، باید خودش از جنس ماده باشد و این محال است.

اگر خداوند بخواهد در موجودات چه مادی و چه مجرد تجلی کند، باید جزء جزء شود. یعنی کمال علم او در مجودی و کمال جمال او در مرجودی دیگر تجلی کند و این لازمه اش ترکیب است که در خداوند راه ندارد.

لذا باید یک موجودی باشد که بتواند مظهر تجلی تام و کامل خداوند باشد تا تمامی صفات اسماء و کمالات خداوند، یک جا در او تجلی کند و از طریق او در دیگر موجودات.

مثل آینه ی کاملی که تمام نمای خداوند است و بقیه ی خورده آینه ها، درمقابل آن آینه ی کامل قرار گرفته و نور از طریق آن در اینها می تابد.

به این موجود که از یک سو مظهر تجلی کل اسماء الهی و از سوی دیگر دارای بعدی مادی و جسمی می باشد، می گوئیم انسان کامل و یا مقام محمدی، که واسطه ی فیض الهی هستند و در توصیف آن داریم: «لو لا حجة، لساحت الارضُ باهلها» اگر این حجت نباشد بساط هستی در هم پیچیده خواهد شد. اگر این واسطه نباشد، فیض خداوند قطع و همه چیز به هم می ریزد. (اگر نازی کند از حق فروریزد قالبها) لذا وجود همه ی ما و دیگر مخلوقات وابسته به وجود امام و حجت است.

«علی^(ع)» و مقام ولایت اشاره به همین مقام است خداوند باید ابتدا بر انسان کامل تجلی مند که یک لایه اش وحدت محض است و لایه ی دیگرش می تواند آن قدر پایین بیاید که در جسم بگنجد و بتواند با ماده و مجردات هم سنخ شود. در عرفان نظری انبان کامل را «کون جامع»، «وجود جامع» و «مظهر جامع» نیز نامیده اند. انسان کامل واسطه ی بیت خدا و وئیگر موجودات است و اگر این انسان کامل نباشد، خداوند نمی تواند در دیگر موجودات متجلی شود در توضیحات قبلی گفته شد :

-خداوند نمی تواند خلق نکند. ذات الهی، ایجاب می کند که بیافریند و

-خداوند نمی تواند مستقیماً امور موجودات را تدبیر کند و تجلی خداوند بر موجودات دیگر از طایفه انسان کامل صورت می پذیرد.

ظاهر این دو عبارت بوی نقضوتوانستن از سوی خداوند می دهد. آیا خداوند می تواند که نتواند؟! با توضیحات زیر پاسخ این سوال مشخص خواهد شد:

آیا خداوند می تواند اشتباه کند؟ مسلم اینکه خیر. پس خداوند نمی تواند اشتباه کند. لذا یک نتوانستن برای خدا، قابل اثبات است.

آیا خداوند می تواند در ضرر دو را پنج کند؟ پاسخ خیر است زیرا این عمل محال عقلی و محال ذاتی است آیا خداوند می تواند دو تا شود؟ خیر، زیرا، دو تا شدن با ذات خداوند در تناقض است.

آیا خداوند می تواند جمع تقیضین کند، و دو تا چیز متناقض را در یک جا جمع کند؟ متلاً خودش را از کار بیاندازد. پاسخ خیر است.

بنابراین برخی موارد خلاف ذات خداوند و نشدنی است. از سوی دیگر برخی نتوانستن ها، مربوط به عدم قابلیت و ظرفیت مخلوقات است. آیا می شود دو هزار لیتر را در یک ظرف در لیتری جای دارد؟ خیر، زیرا گنجایش و قابلیت این ظرف فقط همان دو لیتر است.

لذا در روایت است که از ائمه علیهم السلام پرسیده اند آیا خداوند می تواند کل جهان هستی را در داخل یک تخم مرغ جای دهد. این کار ممکن نیست ولی محال بودن آن به ذات خداوند نیست بلکه گنجایش تخم مرغ محدود است.

بنابراین خداوند نمی تواند نیافریند و باید خلق کند، زیرا نیافریدن دور از ذات اوست و نمی تواند مستقیماً در موجودات تجلی کند، زیرا آنها ظرفیت و گنجایش این تجلی را ندارند و این انسان کامل است که واسطه ی تجلی خداوند در دیگر موجودات و مخلوقات می شود.

باز هم تاکید می کنیم انسان کامل از خودش چیزی ندارد، فقط آینه است و همه چیزش از خداست.

بنابراین خداوند برای ظهور کمالاتش باید بیافریند و در غیر این صورت تجلی نخواهد کرد.

این عربی در فصوص الحکم این ظهور و ارتباط دو طرفه را در شعری آورده که مضمون آن این است:
«ظهور تو به من است و وجود من از تو»

البته این رابطه به دلیل نیاز و احتیاج نیست، بلکه تعبیر حافظ و اشتیاق زیباتر است:

سایه معشوق اگر افتاده بر عاشق ما به محتاج بودیم و او به ما مشتاق

خداوند برای تجلی خود، باید موجودات را می آفرید و این نه از روی نقص بلکه از روی کمال است.

اگر خداوند نیافریند جای سوال است. خدا هر چه لازم بود به بهترین و زیباترین شکل آفریده است. هم موجود لطیف، هم غیر لطیف، هم سفید، هم سیاه و هم خاکستری. موجود با قابلیت و بدون قابلیت که این را می گوئیم «نظام احسن» در آفرینش.

با توضیحاتی که بیان شد، بسیاری از ابهامان در مورد فلسفه ی آفرینش و انسان کامل برطرف خواهد شد. همه ی موجودات با واسطه ی انسانات کامل مظهر تجلی کمالات خداوند هستند، در این میان جن و انس به این تجلی آگاهی دارند اذ اگر موجودات برترند، و البته دستیابی انسان به کمالات بسیارتر بیشتر مباحث تکمیل خواهد شد.

انشاء الله